

هو العليم

معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و
جاهلیت (۱)

مبانی اسلام - جلسه ۲۴

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا

و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا ابي القاسم المصطفى

محمد

و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين

و اللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ
الْجَاهِلِينَ﴾^١

«ای رسول خدا، اوّل: همیشه عفو را در برنامه

خودت قرار بده، و در آن مواردی که باید عفو نمود،

عفو کن و انتقام نگیر! (لذتی در عفو است که در

انتقام نیست!) دوّم: عمل به عُرْف و امر به عرف و

کار پسندیده و نیکو بنما! سوّم: از جاهلین و افرادی

^١ سوره اعراف (٧) آیه ١٩٩.

که با اهوای خودشان می خواهند با تو برخورد کنند،
اعراض کن!»

معنای عرف و معروف

آیه دلالت دارد بر اینکه انسان باید همیشه از
عرف و از مطلب معروف تبعیت کند. حالا عرف
چیست و عمل پسندیده به چه می گویند؟ و اینکه
خدا به رسولش امر می کند که «امر به عرف کن» به
چه معنایی است؟

در آیه‌ای از آیات داریم:

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«همیشه باید در امت اسلامی افرادی باشند که
اینان مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند، و باید
مردم را به هر عملی که خیر و صلاح امت اسلام و
افراد مسلمین است دعوت کنند. اینها باید در میان
مردم امر به معروف کنند و باید به هر امر پسندیده و
هر فعل پسندیده‌ای که معروف است و شناخته شده
است و حُسن او آشکار است، دعوت کنند؛ و در
مقابل، از منکر هم باید مردم را پرهیزانند و نهی

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.

کنند، و مردم جاهل را که اطلاعی بر حُسن و قبح شرعی و عقلی ندارند، متوجّه معروف و منکر کنند!»

عَلَّتْ عَدَمَ حُجَّتِ عَمَلِ مَرَدَمٍ وَ عُرْفِ جَامِعِهِ دَر

تشخیص معروف و منکر

عرض شد با توجّه به مطالب گذشته، عمل عرف

و مردم نمی تواند ملاک برای خیر و فساد باشد. مردم

در تشخیص صلاح و فساد، دارای افکار ناقص

هستند؛ سالیان سال عمل خود را براساس یک شایعه

قرار می دهند و بعد متوجّه می شوند که دروغ است.

خب اگر قوه تشخیص داشتند، از اوّل می فهمیدند!

دهها سال زندگی خود را براساس یک مطلب کذب

قرار می دهند و بعد متوجّه می شوند که اشتباه بوده

است؛ معلوم می شود قوه تشخیص نداشته اند!

پس این آیه مبارکه که می فرماید: **(وَلَتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ**

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ)، منظور از

معروف، کدام معروف است؟ آیا معروفی که عرف

به آن معروف عمل می کند؟ و به عبارت دیگر،

تشخیص معروف با عرف و با مردم است؟ أبداً؛

اهواء و آراء مردم در تشخیص یک معروف دخالت

دارد و این نمی تواند ملاک برای معروف و منکر

باشد! هر فرهنگ و هر تمدن و جامعه‌ای به مقتضای آراء جاهلی که دارد، اموری را معروف قرار می‌دهد و اموری را منکر؛ چه بسا این امور از نقطه نظر ثبوت و واقعیت در دو نقطه مقابل هم قرار گرفته باشند؛

﴿وَإِنْ تَطَعْتَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱. اموری که مردم به آن عمل می‌کنند و تخطی از آن را منکر می‌پندارند، چه بسا تفاوت فاحشی با امور ثبوتی و نفس‌الأمری داشته باشد و بون بعیدی با واقعیت داشته باشد؛ لذا عمل مردم نمی‌تواند ملاک برای عمل ما قرار بگیرد. خیال می‌کنم مطالبی که در روزهای گذشته در این باره عرض شد، کافی و وافی برای ادای این منظور باشد.

«کشتن فرزندان از ترس تنگدستی» نمونه‌ای از

امور پسندیده در عرف جاهلیت

در جاهلیت به خاطر ترس از إملاق و تنگدستی، فرزندان خودشان را می‌کشتند و کشتن فرزند را برای راحتی زندگی، یک امر پسندیده‌ای می‌پنداشتند! اگر

^۱ سوره أنعام (۶) آیه ۱۱۶ امام شناسی، ج ۲، ص ۹۰:

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند.»

می خواهی راحت زندگی کنی، بچه‌هایت را بکش!
اگر می خواهی آسایش داشته باشی، فرزندان را به
قتل برسان! اگر می خواهی در این دنیا بی دردسر
زندگی کنی، بچه‌هایت را از بین ببر!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾؛ «به خاطر ترس از
تنگدستی فرزندان را نکشید و از بین نبرید!» **﴿نَحْنُ
نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾**^۱ «روزی آنها به دست ما است و ما
بر طبق تقدیر و اندازه‌ای که مقدر کرده‌ایم، روزی
آنها را می‌رسانیم.»

شما کاری نداشته باشید و به تعهد خودتان عمل
کنید! این بچه اگر مریض شد به شما ربطی ندارد،
این بچه اگر سالم ماند به شما مربوط نیست، این بچه
اگر از دنیا رفت به شما ربطی ندارد! شما چه کاره
هستید؟! مگر حیات خود شما به دست خودتان
است؟! شما عرضه ندارید یک ثانیه خودتان را
نگه دارید، آن وقت به فکر دیگری هستید؟! بر طبق
وظیفه‌ای که دارید باید تعهدتان را انجام بدهید، دیگر
هر طوری شد به شما مربوط نیست!

^۱ سوره‌ اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

«زنده‌به‌گور کردن دختران» نمونه‌ای از غیرت

جاهلی

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا
وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَرَّى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ
بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۱

براساس غیرت جاهلی و غیرت غیرمنطقی و باطله‌ای که بر قبایل عرب حاکم بود، اگر آنها دارای دختری می‌شدند، از این قضیه بسیار متأثر می‌شدند؛ غیرت اعراب جاهلی اجازه نمی‌داد که آنها دخترانشان را شوهر بدهند و احساس کنند دخترانشان زیر دست مردان قرار گرفته‌اند و آنها بر اینها حکومت دارند و امر و نهی می‌کنند!

این غیرت، غیرت غیر مشروع و غیر واقعی و غیر منطقی و باطل است که بر آن قبایل حاکم بود. به مقتضای این امر معروف و پسندیده در میان آنها، اگر دختری زاییده می‌شد، او را زنده‌به‌گور می‌کردند و از بین می‌بردند!

^۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۵۸ و ۵۹.

﴿وَإِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱،

«وقتی که از آن زنده‌به‌گور رفته در روز قیامت سؤال بشود: به چه گناهی و برای چه او را زنده‌به‌گور کردید؟!»

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾؛ «صورتش سیاه می‌شد که عجب،

دختر زاییده شده است! (چرا پسر نیست؟!))»

﴿يَتَوَرَّىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهَا﴾؛ «این قدر

این مسئله در میان آنها منکر و ناپسند بود که وقتی به او اطلاع می‌دادند، از قوم و قبیله خودش فرار می‌کرد و خودش را نشان نمی‌داد!»

﴿أَيْمَسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛ «و بعد

با خود تصمیم می‌گرفت که آیا این دختر را با پستی و با ذلت نگه دارد و این ننگ را برای مدت‌های مدید به خود بخرد و آن را بزرگ کند، یا اینکه خودش را راحت کند و از این ننگ بیرون بیاورد و او را زنده‌به‌گور کند؟!»

عجبا! غیرت جاهلی که در میان آنها معروف

است، کار را به جایی می‌رساند که یک موجود زنده و بشرِ حی و یک انسان را که دارای استعدادات و مطالب و غرائز است، زنده‌به‌گور می‌کنند! این امر

^۱ سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

منکر چنان در میان آنها معروف می‌شود، و امر معروف که پرورش و تربیت دختر است، آن چنان در میان آنها منکر می‌شود که آنها این عمل قبیح را انجام می‌دهند و افتخار هم می‌کنند!^۱

(أَيْمَسِكُهُ عَلَى هُونٍ)؛ «آیا با ننگی و با ذلت این دختر را نگه دارد؟!»

خیلی عجیب است! ببینید این مطلبی را که عرف در آن موقع می‌پسندد، آیا واقعاً صحیح است؟! و آیا رسول خدا موظف به این مسئله است و به این ترتیب، امر به عرف کند؟! و آیا **(يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)** متوجه این قضیه می‌شود؟! یا اینکه نه خیر، کار مردم ملاک برای عمل نیست و عمل و قضاوت‌ها و سنت‌های مردم، ملاک برای عمل نیست؛ چون مردم در اهواء و آراء جاهلی بسر می‌برند و با احساسات به قضایا نگاه می‌کنند و عمل آنها نمی‌تواند ملاک برای عمل باشد!

«طواف با بدن عریان» ناشی از تطبیق غلط

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون ظلم و کشتن فرزندان در دوران جاهلیت رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۶۴؛ رساله نکاحیه، ص ۲۷.

مسئله تقدّس کعبه در عرف جاهلیّت

در آیه دیگری داریم:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً

وَتَصْدِيَةً﴾؛^۱ «اعراب جاهلی وقتی برای حج

می آمدند، به دور کعبه می گردیدند و طواف

می کردند و سوت می کشیدند و دست می زدند!»

به به بیا و بین چه می کنند! این مردم، همین اعراب

جاهلی، وقتی که برای حج می آیند و به دور کعبه

می گردند، از نقطه نظر انجام مناسک حج، دارای افکار

و عقائدی هستند و با توجه به آن فلسفه و غریزه و

فطرت و مسائلی که خداوند به آنها عنایت کرده است،

ممکن است بعضی از مسائل را ادراک کنند، و از نقطه نظر

کلی ممکن است مطلب درست باشد؛ اما پیاده کردن

قضیه و نحوه اجرای آن مسئله کلی مطرح است که

گاهی از اوقات به جای «شَغَلْتَنَا»، «شَدُرُّسْنَا» درمی آید!^۲

آنها می گویند: مکان بیت الله مکان مقدّسی است،

کعبه مکان مقدّسی است و بیت الله است، کسی که

وارد آن مکان می شود باید پاک باشد، باید از آرایش

۱ سوره انفال (۸) آیه ۳۵.

۲ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۸.

دنیا معرّا باشد، نباید زر و زیور و امثال ذلک به
خودش ببندد؛ همهّ اینها عقاید آنها در آن زمان بود.
بنابراین حالا که قضیّه از این قرار است، پوشیدن
لباس، و زر و زیور به خود بستن و... تمام اینها با آن
اهداف و منویّات در تعارض است، پس لباسمان را
در بیاوریم! زن و مرد لخت و عور به دور کعبه
می گردیدند و طواف می کردند^۱ و سوت می کشیدند
و دست می زدند! این طواف آنها می شود! خب
معلوم است که این طواف عاقبتش به کجا می رسد!
این غلط اجرا کردن آن فلسفه در مقام اجرا
است! اسلام همان فلسفه عالی حج را به صورت
صحیح اجرا می کند؛ اسلام می گوید: اگر تو بخواهی
این عمل را انجام بدهی، با اصل آن فلسفه و مرام در
تعارض است؛ تو دارای غرائز هستی، دارای شهوت
هستی، دارای احساس هستی، تو هنوز به مقام تجرّد
و به مقام کمال اتمّ نرسیده‌ای و شهوت در وجود تو
حاکم است، تو الآن دارای شهوت و غریزه هستی،
دارای عواطف و احساسات بشری هستی، تو

^۱ الدرّ المنثور، ج ۳، ص ۱۸۳.

نمی‌توانی با موجودی برخورد کنی و بتوانی جلوی احساسات خودت را بگیری و بتوانی جلوی این غرائز را بگیری! (من روی این مسائل خیلی دقت دارم و نمی‌توانم مطلب را بیش از این باز کنم!) حالا که غرائز تو به یک غرائز صحیح تبدیل شده است و افکار تو به یک افکار صحیح تبدیل شده است، روی این حساب هر عملی که موجب تهییج غرائز و موجب تحریک شهوت و تهییج این غرائز مادی پنهان در وجود انسان بشود، به حکم عقل و فطرت و به حکم شرع محکوم است! بنابراین، این حج گرچه در راستای آن هدف انجام می‌گیرد، چون منافی با آن اهداف است، بنابراین خود این حج از نظر اسلام محکوم است!

﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۱؛ «اینها اشتباه می‌کنند!»

بنابراین هر عملی که در جامعه به وقوع بپیوندد و موجب برخورد بین زن و مرد بشود، صدای زن را مرد بشنود و موجب تهییج بشود، این عمل صحیح نیست و ناپسند است!

^۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۵۹.

کیفیت تطبیق مسئله تقدّس کعبه در شرع اسلام

اسلام همین عمل را به صورت صحیح و به صورت منطقی درمی آورد و می گوید: درست است که این مکان مقدّسی است، و اظهار شخصیت در این مکان ممنوع است، اظهار علم و شئونات دنیوی در این مکان ممنوع است، اظهار ثروت در این مکان ممنوع است، اینجا حجّ است و اینجا حرم خدا است، و غیر در حرم خدا راه ندارد، در حرم خدا تقیّدات راه ندارد، این تقیّدات برای خارج از اینجا است؛ خارج از اینجا برو و هر کاری خواستی بکن! وقتی اینجا می آیی، نه علم داری، نه ثروت داری، نه رئیس هستی، نه مرئوس هستی، نه آمر هستی و نه مأمور هستی، یک فرد عاری از تمام شئونات اجتماعی هستی! حالا به جهت انطباق بین ظاهر و باطن، ظاهر را طوری قرار می دهیم که نمایانگر و نشان دهنده باطن باشد؛ دوتا پارچه، یکی به کمرت می بندی و یکی هم روی دوشت می اندازی، و دیگر تمام است! احرامت حتی اگر به اندازه یک سانت دوخته باشد، درست نیست؛ اگر به این لباس زر و

زیوری باشد درست نیست؛ اگر همین انگشتی که مستحب است، جهت زینت باشد صحیح نیست؛ ساعتی که به دست می‌بندی اگر جنبه زینتی داشته باشد صحیح نیست؛ تمام اینها را باید کنار بگذاری! فخر فروختن حرام است، دشنام دادن حرام است؛ مسائلی که آن مسائل، شخصیت انسان را مطرح می‌کند، تمام آنها را باید کنار بگذاری، و فقط و فقط «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و السَّلَام! این فلسفه حجّ می‌شود!

بنابراین ما می‌بینیم آن عملی که مردم صحیح می‌پندارند، آن عمل صد در صد منکر است؛ و آن عملی که منکر می‌دانند، صد در صد صحیح و مطابق با واقع است! پس چطور ممکن است که شارع امر کند به **﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾**؟! کجا پیغمبر می‌تواند مردم را امر کند به **﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾**؛ «عرفیات و آنچه را مربوط به عُرْف است انجام بدهید»؟! ابداً امکان ندارد!

در اینجا مسئله مربوط به این بود که ما در قضیه عمل به عرف، خود عرف را در نظر بگیریم، نه خود را جدای از عرف؛ به عبارت دیگر، از نقطه نظر عمل، ملاک ما برای عمل، جامعه و افراد باشد. در اینجا

قطعاً این مسئله عرفی نیست، بلکه خلاف عرف است و اسلام تمام همّ و غمّش بر رد و محکوم کردن و کوبیدن این عمل است! این یک مطلب است.

محدوده حجّیت عمل معروف و پسندیده نزد

وجدان بشری

مطلب دیگر اینکه یکوقت ما خود عمل را فی حدّ نفسه نگاه می‌کنیم و می‌بینیم؛ من باب مثال: فرض کنید اگر کسی در دنیا هم وجود نداشته باشد، و تنها من در این دنیا باشم، آیا باید این عمل را انجام بدهم یا ندهم؟ به عبارت دیگر، مسئله در اینجا به شخص برمی‌گردد، نه به جامعه؛ و اگر جامعه‌ای هم وجود نداشته باشد، خود فرد در اینجا چه لحاظی می‌تواند بکند و خود شخص چه عملی باید در اینجا انجام بدهد؟

در اینجا مسئله به دو صورت است:

تضادّ پسندیده‌بودن اِحیاء قبرستان‌ها با ملاک

شرع مبنی بر عبرت‌گرفتن از قبرستان‌ها

صورت اوّل: یکوقت آن عملی که من انجام

می‌دهم و آن را عرف می‌دانم، خودش فی حدّ نفسه

عمل صحیحی است، اما با ملاکاتی که شارع قرار داده است، در تضاد است؛ من باب مثال: فرض کنید می‌بینیم که اِحیاء قبرستان، گل‌کاری و کاشتن درخت و سرسبز نمودن قبرستان‌ها خودش فی حدّ نفسه یک عمل خیلی خوبی است و در شرع هم وارد شده است، و اِحیاء و عمران اراضی یکی از دستورات اُکید شرعی است! چقدر ما در شرع دستور داریم:

اراضی را آباد کنید و کشاورزی کنید! کسی که اراضی را آباد کند، به هر درختی که در روی زمین بکارد، خدا به او یک درخت در بهشت می‌دهد، و خدا به او چقدر ثواب می‌دهد!

و ما از این دسته روایات زیاد داریم؛ ولی صحبت در این است که اگر این عمل را در قبرستان انجام بدهیم، آیا این عمل با آن ملاک کلی که شارع در اختیار ما قرار داده است، در تضاد است یا در تضاد نیست؟

می‌بینیم که در تضاد است، چون قبرستان باید

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۲۶۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۵؛ نهج الفصاحة، ص ۷۰۷.

محلّ عبرت باشد، قبرستان باید جایی باشد که مردم وقتی می‌روند عبرت بگیرند؛ نه اینکه به گل و بلبل نگاه کنند و با باغ و **(جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)**^۱ اشتباه بگیرند، آن دیگر محلّ عبرت نیست! مردم وقتی که وارد قبرستان می‌شوند و نظر به این قبور می‌کنند، باید روزی این مسئله برای آنها هم تداعی بشود!

من اخیراً روزی در همین بهشت زهراى طهران رفتم، وقتی که وارد این بهشت زهرا شدم و برگشتم، تنها چیزی که ابدأً در نظرم نیامد، عبرت از این مردگان بود! این قدر درخت و گل و دسته‌های گل و بیا و برو و امثال ذلک بود که ابدأً برای بنده عبرت نبود! حالا شاید بنده این طور بودم ولی شما فرق می‌کنید! من فقط به این درختان سرسبز و گل‌ها و دسته‌های گل و اینها نگاه می‌کردم تا اینکه یکی دو ساعتی که آنجا بودیم، تمام شد و رفت! این چه قبرستانی است؟! کجای این مورد نظر شرع است؟! کجای این مورد نظر شارع است؟! این همه در

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۵.

روایات تأکید داریم که اقلأ هفته‌ای یک بار به قبرستان بروید، صبح پنجشنبه را هم انتخاب کنید و بین‌الطلوعین هم باشد!^۱

مرحوم قاضی در دستوری به شاگردانشان فرموده‌اند:

صبح در بین‌الطلوعین به قبرستان بروید، و یک فاتحه بخوانید - حتی قرآن هم نخوانید - و کناری بنشینید و سکوت کنید و به عاقبت کار بیندیشید!^۲

بینید یک روز اینها در همین قبرستان می‌آمدند و به‌جای شما می‌نشستند و برای مردگان فاتحه می‌خواندند، الآن شما برای اینها آمده‌اید و فردا دیگران برای شما می‌آیند! اینها را در ذهن بیاورید! با گل و بلبل و سرو و سنبل، آیا یک‌چنین معنایی در ذهن می‌آید؟! ابدأ نمی‌آید! بروید و بنشینید و تأمل و تفکر کنید! اما می‌بینیم که در قبرستان‌های ما دارند درخت می‌کارند و از بین می‌برند و از صورت مقابری درمی‌آورند و تبدیل به پارک و تفریحگاه و

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ کامل‌الزیارات، ص ۳۲۰؛ الأصول الستة عشر، ص ۱۲۶؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۸۸.

^۲ مطلع‌انوار، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مهر تابناک، ص ۲۵۰.

تفرّجگاه می‌کنند؛ تمام اینها خلاف اسلام است!

این مسئله گل‌کاری فی‌حدّ نفسه خوب است،

ولی پیاده کردن این مسئله در این جایگاه، چون

مخالف با آن ملاک شرع است، اشکال دارد و نباید

انجام داد!

تعارض استحباب صلهٔ رحم در ایّام نوروز با

حرمت إحيای سنت غیر اسلامی نوروز

من باب مثال: صلهٔ رحم خیلی خوب است،

دید و بازدید با اقوام خیلی خوب است، رفت و آمد

با آنها موجب ائتلاف و استیناس می‌شود؛ تمام اینها

خوب است! چقدر ما در روایات راجع به این

رفت و آمدها تأکید داریم! چقدر راجع به الفت تأکید

داریم:

خداوند جامعه‌ای را که با هم در انس و الفت

نباشند، مبعوض می‌دارد؛ و خداوند جامعهٔ

مسلمینی را که با هم در انس و ائتلاف باشند،

محبوب می‌دارد!^۱

این قدر ما روایات و دستور و امثال ذلک در مورد

^۱ نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۷۷.

رفت و آمدها و صلۀ رحمها و رسیدن به حوائج دیگران تأکید داریم، إلی ماشاءالله!^۱ تمام اینها به جای خود محفوظ؛ امّا دید و بازدید در نوروز اشکال دارد و نباید انجام داد، چون این سنّت، سنّت فرس و سنّت جاهلی است و اسلام این سنّت را محکوم کرده است! نوروز نباید در اسلام باشد و عید نوروز حرام است!^۲

منصور دوانیقی در سالی که می خواست به مکه برود و مصادف با ایّام حَمَل شده بود، به مدینه آمد و بار عام داد: ایّام نوروز است، افراد تشریف بیاورند و صلّه بگیرند! به دنبال موسی بن جعفر فرستاد، حضرت پیغام دادند که من نمی آیم، با این عبارت:

إِنَّهُ سَنَّةُ الْفُرْسِ؛

«این سنّت که هر سال نوروز را جشن بگیرند، سنّت فرس، زرتشتیها، گبرها و افراد جاهلی است!»

و محاهّا الإسلام؛^۳

«اسلام این سنّت جاهلیّت را محو کرده و کنار

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۷.
^۲ جهت اطلاع بیشتر از دیدگاه اسلام درباره نوروز، رجوع شود به نوروز در جاهلیّت و اسلام.

^۳ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

گذاشته است.»

بالآخره اسلام هم خودش مکتب دارد، ما که مثل سابقی‌ها و شاهنشاه نیستیم که بگویند: «ما تاریخ دو هزار و پانصد ساله داریم!» ما که مثل این میلیون نیستیم که بگویند: «ما اول ایرانی هستیم و بعد مسلمانیم!» مبارک خودشان باشد! ما مسلمانیم؛ چه ایرانی باشیم، چه افغانی باشیم، چه هندی باشیم، چه پاکستانی و چه عرب! مسلمان، مسلمان است؛ چه فرقی می‌کند؟!

لزوم جایگزینی مرز عقیدتی به جای مرز

جغرافیایی در ممالک اسلامی

لذا در مملکت اسلامی مرز وجود ندارد؛ مرزی که خطی روی یک تخته بکشند و آن را ترسیم کنند! آیا اسلام می‌گوید که این مرز است؟! آیا مرزی که با دو تا خط از سر بنده و غیر بنده دربیاید واقعاً مرز است؟! اسلام می‌گوید: مرز نداریم، بین ایران و پاکستان مرز نیست، آنها مسلمان‌اند و ما هم مسلمان هستیم و مرزی نیست! بین ایران و ممالک غرب مرز است، آنها کافرند و ما مسلمانیم؛ بین ما و ممالک

استعماری مرز است، آنها مستعمرند و آیادی شیطان هستند و می خواهند بر جامعه اسلامی مسلط بشوند. مرز آنجاست، نه اینکه مرز روی نقشه و جغرافیا باشد؛ این که مرز نیست! این خاک که همان خاک است! به جان شریف سرکار، این تپه با آن تپه، این کوه با آن کوه، این زمین با آن زمین هیچ فرقی نمی کند! ابداً، به اندازه یک سر سوزنی فرق نمی کند! مرز، مرز کفر و اسلام است، مرز شرک و ایمان است؛ نه مرز طبیعی! ^۱

أرجحیت ملاکات و سنت‌های شرعی نسبت به

سایر سنت‌ها

لذا در اینجا باید خوب دقت کنیم و ببینیم که مسئله از چه قرار است و مطلب به چه صورت است و اسلام دارد چه مسئله‌ای را برای ما به وجود می آورد، و ما در کجا داریم سیر می کنیم، در کجا هستیم و این مطلب را از کجا گرفته ایم!

قبرستان باید جایی باشد برای اینکه مردم عبرت

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۴۸.

بگیرند! محلّ عبور و محلّ عبرت است! حالا اگر اینها را به باغ تبدیل کنیم، نمی‌شود! صلّه رحم و دیدن، یکی از مسائل مهم است، حالا اگر قرار باشد که در نوروز باشد، نمی‌شود! امام کاظم علیه السّلام فرمودند:

و مَحَاهَا الْإِسْلَامُ، وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ؛^۱

«و اسلام آن را محو کرده است، و پناه بر خدا از اینکه ما احیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده و از بین برده است!»

و بر همین اساس، روایات مجعول را می‌توان با این روایات که ملاک را به دست می‌دهند، تشخیص داد؛ آن‌هم چه مجعولاتی!

عید ما عید غدیر است، عید ما عید فطر است، عید ما عید مبعث است و عید ما عید قربان است؛ اینها اعیاد ما هستند! اعیاد ما اعیاد ائمه علیهم السّلام هستند و مجالس عزای ما تنها مجالس عزای ائمه علیهم السّلام است؛ شیعه این را می‌گوید و ما غیر از این چیزی نداریم. حالا اگر قرار باشد که ما این

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

دید و بازدید را در این ایام نوروز انجام بدهیم، با آن ملاک کلی در تعارض واقع می‌شود و محکوم است، و نباید انجام بدهیم! لذا برای به دست آوردن ملاک، باید خیلی دقت کرد.

پسندیده بودن سنت‌های عرفی غیر منافی با

ملاکات کلی احکام

صورت دوّم: ما یک سری کارهایی داریم که این کارها در زمان سابق نبوده است و با خود این ملاکات شرعی هم در تعارض نیست و چه بسا با کلیات آنها در تفاهم و در توافق است و اشکالی ندارد؛ مثلاً چاه آب زدن، انهار جاری کردن، کاشتن درختان، مزارع را سرسبز و آباد نمودن، که تمام اینها ممدوح و مورد نظر شارع است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام و خود ائمه چقدر باغ داشتند و به مزارعشان رسیدگی می‌کردند و آباد می‌کردند! یک روز امیرالمؤمنین را دیدند که بر مرکبی دارد محموله‌ای را می‌برد، شخصی از آن حضرت سؤال می‌کند: «یا علی، چه بر این مرکب داری؟» حضرت می‌فرماید:

«سی هزار (یا سه هزار) درخت خرما!»^۱

خب حضرت که دروغ نمی‌گوید! حضرت هسته‌های خرما را جمع کرده بود و داشت می‌برد که بیرون مدینه بکارد! هرگز زمین چنین نمی‌کند که آن هسته‌ای را که علی بکارد درنیاورد! سی هزار درخت خرما! حضرت تمام اینها را کاشت و آباد کرد و یک دانه از این درخت‌ها را هم برای خودش برنداشت و همه را وقف کرد! وقف فقرا، وقف قبیله‌ها، ایتام و... و همه در تاریخ ثبت است.

حضرت چشمه و قنات حفر می‌کردند و وقتی که آب بیرون می‌زد، برای فلان قبیله وقف می‌کردند؛ حضرت چاه می‌زدند و وقف می‌کردند برای کجا؛ و همه اسنادش در تاریخ هست.^۲

خب این خیلی کار پسندیده‌ای است! حالا اگر ما در اینجا یک روز را به نام روز درختکاری قرار بدهیم، کار خیلی خوبی است و اشکالی ندارد و با

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۷۴.

^۲ جهت اطلاع بر متن وصیت‌نامهٔ مکتوب حضرت امیر علیه السلام که در آن لیستی از موقوفات خود را نام برده‌اند، رجوع شود به الکافی، ج ۷، ص ۴۹ - ۵۲.

آن ملاک منافاتی ندارد.^۱

پرستاری و حمایت از مرضی کار خیلی پسندیده و خیلی خوبی است. چه کاری بالاتر از این است که یک شخص برود و با مریضی که کسی ندارد و هم‌نشین و جلیسی ندارد، صحبت کند و کارها و مسائلیش را انجام بدهد، مرهم بگذارد و با او صحبت کند؟! مداوای مریض و پرستاری از مریض خیلی خوب است. حالا اگر ما یک روز را به‌عنوان روز پرستار قرار بدهیم خیلی خوب است. چه اشکالی دارد؟! البته زن و مرد، نه فقط زن!

رعایت پدر و مادر خیلی خوب است؛ مهم‌ترین دستوری که ما داریم، رعایت پدر و مادر است: **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾**؛^۲ بعد از توحید و بعد از انجام فرائض، هیچ عملی بالاتر از احترام به پدر و مادر و اطاعت از دستورات آنها نیست! این قدر تأکید آمده است؛ **إِلَىٰ مَا شَاءَ اللَّهُ!**^۳ حالا

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب إحيای سنن حسنه و پرهیز از سنن سیئه رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۴۸.

^۲ سوره اِسْرَاء (۱۷) آیه ۲۳.

^۳ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۷ - ۱۴۷.

اگر ما یک روز را به عنوان روز مادر قرار بدهیم خیلی مناسب است، البته روز پدر هم قرار بدهیم، یا روز پدر و مادر. چرا فقط مادر تنها؟! هر دو با هم: پدر و مادر؛ این خیلی خوب است!

راه وصول به ملاکات احکام شرعی

به طور کلی اگر ما عمل خودمان را بر طبق آن ملاکاتی که در شرع داریم، قرار بدهیم، اشکال ندارد و خیلی هم پسندیده است؛ اما نکته در اینجا است که رسیدن به آن ملاکات، کار هر کسی نیست! برای رسیدن به آن ملاکات باید فقه بخوانید، اصول بخوانید، تفسیر بخوانید، تاریخ ائمه را بخوانید، اجتماعیات بخوانید، باید فلسفه بخوانید، باید عرفان بخوانید و بعد از همه اینها، خودتان نیز باید به عرفان و روح شرع متحقق شوید؛ اینجا است که همه پایشان می لغزد! گفت: «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!» تمام اینها را که خواندی کافی نیست؛ باید روح شما روح شرع را مسّ کند و باید وجدان شما به عمق و حقیقت دین برسد و آن نفحات روحانی عالم قدس بر وجنات شما و بر

ضمائر شما بتابد، وإلا نمی‌توانید و اصلاً نمی‌شود!
بله، عمل به ملاکات مستحسن است و عمل بر
طبق آنها در جامعه به‌عنوان یک سنت سنیه خیلی
ممدوح است؛ ولی ما چگونه به آنها دسترسی پیدا
کنیم؟!

اهمیت نگرش توحیدی در رسیدن به ملاکات حقیقی شریعت

یادم می‌آید چند سال پیش داشتم صحبت یکی
از آقایان و علمای معروف، مرحوم حاج شیخ
فضل‌الله محلاتی - مرد خوبی بود، خدا رحمتش
کند - را می‌شنیدم؛ ظاهراً سال بعد از اینکه ایشان در
آن قضیه دلخراش سقوط هواپیما توسط صدام لعین
به شهادت رسیده بودند، صحبت ایشان را گذاشته
بودند و من داشتم گوش می‌دادم. دیدم ایشان مطلبی
گفتند، و من از آن مطلب به نکاتی رسیدم. ایشان مرد
خوب و خوش نفسی بود و در کار خودش ظاهراً
شخص صادقی بود، و من صحبتی از ایشان شنیدم و
دیدم در صحبت‌های خودش قصد تقرّب و قصد
خیر را لحاظ می‌کند؛ لذا برای ایشان طلب مغفرت و
رحمت کردم. ایشان می‌فرمودند:

در آن کوران مسائل انقلاب که ظاهراً آن شب آخر بود که دیگر مسائل داشت تمام می‌شد و قضایا داشت فیصله پیدا می‌کرد، آمدند و به ما گفتند: «ما یک فرستنده در اختیار گرفته‌ایم و از یک نقطه می‌توانیم اخبار و مطالب شما را به گوش مردم برسانیم.» فوراً ما حرکت کردیم و آمدیم و به آنجا رفتیم و گفتیم: خب ما چه چیزی بگوییم؟ گفتیم: مطلب انقلاب و اولین خبر و اولین ایده و مسئله‌ای را که با انظار و با اهداف انقلاب اسلامی ایران مطابق است، در آنجا مطرح کنیم. لذا سرودی در آنجا گذاشتیم - که لابد رفقا می‌دانند - و بعد کم‌کم مطالب دیگر آمد و خلاصه بحمدالله این مسئله به پیروزی رسید و مردم مسلمان بر قوای طاغوت، فاتح و غالب آمدند و مسئله فیصله پیدا کرد.

من وقتی این مسئله را شنیدم، به یاد مطلب یکی از بزرگان افتادم که ایشان در همان زمان می‌فرمودند: چه خوب بود که به جای این مطالبی که در همان ابتدای کار منتشر شد، آن مطالب توحیدی و آن کلامی منتشر می‌شد که پیغمبر اکرم هنگام فتح مکه و هنگام از بین بردن طاغوت و از بین بردن بت‌ها و از بین بردن شرک و کفر، در عاصمه عربستان و مرکز و محور انتشار اخبار در

هنگامی که سپاه مسلمین آمدند و بر شرک و بر کفر غلبه کردند و بت‌ها را شکستند و توحید را جایگزین شرک کردند و اسلام را جایگزین کفر کردند، در یک‌چنین شرایطی پیغمبر اکرم دستور دادند تا این‌طور ندا کنند و خود حضرت هم آمدند، و داریم که: دست‌ها را به پرده کعبه زدند و این کلمات را گفتند:

**لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ،
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ
وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ
وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ
يُمِيتُ وَ يُحْيِي، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ
هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۲**

نگاه کنید و ببینید که پیغمبر چه کار دارد می‌کند
و چه دارد می‌گوید! او کجاست!؟

**لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ... أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ
نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ؛ «فقط
او به تنهایی همه را از بین برد!»**

^۱ مهر فروزان، ص ۱۴۰.

^۲ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۰، با قدری اختلاف؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۵۰.

ما و شما چه کاره هستیم؟! وقتی که پیغمبر توحید را جایگزین شرک و بت نمود، ببینید چه دارد می گوید؛ ندای توحید دارد سر می دهد:

لا إله إلا الله...!

«فقط تو خدا هستی، فقط حمد اختصاص به تو دارد، فقط کمک از تو برمی آید، هیچ وجودی غیر از تو نیست، هیچ تعین و هیچ تشخیصی غیر از تو نیست، همه کارها به دست توست، سلطنت به دست توست، میراندن و احیاء به دست توست!»

پیغمبر این شعار را در آن موقع داد؛ حالا ما که در يك چنین زمانی که طاغوت از بین رفته است، شرک از بین رفته است، کفر از بین رفته است، آیادی استعمار قطع شده اند و می خواهیم نظام توحید را جایگزین نظام کفر کنیم، باید به جای سرودها و به جای مسائل کذایی، **لا إله إلا الله** را پخش کنیم! اما به جای این حرف ها، سرود می گذاریم!

اینجا است که تفاوت بین انظار و بین افکار، خودش را نشان می دهد و در اینجا است که رسیدن به ملاک، خودش را نشان می دهد! گفت: «بین

تفاوت ره از کجاست تا به کجا! ۱ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً

لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾! ۲

انحصار طریق شناخت معروف در ادراک

ملاکات شریعت یا بیان شخص واصل

لذا برای رسیدن به عرف و رسیدن به معروف:

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾، ۳ ﴿يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾، ۴ باید به این ملاکات

رسید؛ اگر خودمان هم نمی‌رسیم، باید از کسی

بگیریم که او رسیده باشد! اینجا می‌توانیم مصداق

این آیه واقع شویم.

تأثیر عرف جاهلی در عداوت و جنگ با

حضرت سیدالشهدا علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام راجع به افرادی که برای

مصاف با سیدالشهدا علیه السلام آمدند، می‌فرماید:

يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ؛ ۵ «اینها آدم‌هایی بودند

۱ دیوان حافظ، (پژمان)، غزل ۵.

۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳.

۳ سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۷.

۴ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.

۵ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۶۲: «كُلُّ يَتَقَرَّبُ

که آمده بودند و می‌خواستند به‌واسطه
از بین بردن امام حسین، به خدا تقرّب پیدا
کند!»

حالا اگر نگوییم همه آنها، بعضی از آنها
این‌طوری بودند! عرف این است! اگر سر و کار ما
با عرف بیفتد، به اینجا می‌رسیم: **«يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ
بِدَمِهِ!»**

**شکست نقشه یزید برای از بین بردن اهل بیت
رسول خدا**

طوری برای مردم شام تبلیغ کرده بودند و طوری
مسئله را برای آنها جا انداخته بودند که واقعاً امام
حسین علیه السلام را یک آدم خارجی می‌دیدند!
وقتی داشتند اسرا را می‌آوردند، مردم روی کوی و
برزن و پشت‌بام می‌رفتند و از پنجره هلله
می‌کشیدند و خنده می‌کردند و کف می‌زدند که:
«دارند خارجی‌ها را می‌آورند، و اینها بر
امیر المؤمنین یزید خروج کرده‌اند!» حالا احمق‌ها
نمی‌دانند که همین امیر المؤمنین آنها، کنار گوششان

إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ.

چه کارهایی دارد انجام می‌دهد! آن وقت اینها
خارجی می‌شوند!

اما اهل بیت چه کار کردند؟! مگر اهل بیت ساکت
نشستند! اصلاً یزید توطئه کرده بود؛ توطئه یزید این
بود که مجلس و موقعیت را طوری ترتیب بدهد که
اصلاً تمام اهل بیت را در همان شام از بین ببرد و
مسئله را تمام کند! با آن جلال و آن موقعیت و...
بیاید و بعد هم تمام اینها را از بین ببرد!

عبدالله العلامی در کتاب خود راجع به تاریخ
سیدالشهدا علیه السلام می‌نویسد:

تمهید یزید در آن موقع به نحوی بود که اصلاً
آثاری از ائمه و سیدالشهدا دیگر باقی نماند! لذا
در وهله اول می‌خواست از هر وسیله‌ای برای
إرعاب و إسکات اینها استفاده کند و بعد هم اینها
را از بین ببرد و قضیه را تمام کند؛ اما اینها آمدند
و زیر و رو کردند و شام را به هم ریختند!

مگر کسی می‌تواند جلوی حضرت زینب را
بگیرد؟! دختر امیرالمؤمنین است! مگر کسی
می‌تواند حضرت سجّاد را إسکات کند؟! اینها مقام
امامت دارند! خلاصه، کار به آنجایی رسید که مسئله
علیه یزید تغییر پیدا کرد و یزید که دید چاره‌ای

ندارد، شروع به استمالت و دلجویی از اهل بیت کرد:

من انجام ندادم، من راضی نبودم! خدا پسر
مرجانه را لعنت کند، او انجام داد، بدون اذن من
بود! (و امثال ذلک).^۱

اعتذار یزید از امام سجّاد و خواسته‌های

سه گانه آن حضرت

یزید یک روز اهل بیت را به مجلسش دعوت کرد
و پس از عذرخواهی و اعتذار از مسائلی که اتفاق
افتاده بود، به آنها پیشنهاد کرد:

شما در هر جایی می‌توانید باشید: می‌توانید به
مدینه برگردید یا در همین جا منزل کنید؛ دیگر
اختیار با شما است!

حضرت سجّاد علیه السّلام رو به یزید کردند و
فرمودند:

سه خواهش از تو دارم؛ خواهش اوّل اینکه:
سر پدر ما را به ما برگردانی! تقاضای دوّم
اینکه: آنچه از اموال از ما به نهب و غارت رفته
است، به ما بازگردانی! و سوّم اینکه: اگر قصد
از بین بردن من را داری، یک نفر را با این

^۱ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۰۶؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۳۲.

اهل بیت به مدینه بفرستی!

یزید گفت:

و امّا برگرداندن سر، که محال است. و امّا از

اموال، آنچه را که از شما برده‌اند، من به اضعاف

مضاعف می‌پردازم!

حضرت فرمودند:

ما از این اموال، منظور مادّی نداریم، بلکه در

این اموالی که به سرقت رفته است، لباس‌هایی

بوده است که با دست مادرم فاطمه زهرا بافته

شده بود، و قِلاده و گردنبندی بوده است که به

گردن آن حضرت افتاده بوده است!

یزید گفت:

و امّا مطلب سوّم اینکه: خودت این قافله را به

مدینه برمی‌گردانی!

مرثیه‌سرایی نعمان بن بشیر نزد مزار پیغمبر

اکرم هنگام بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه

دستور می‌دهد نعمان بن بشیر بیاید و به جای

شترهای عاری و برهنه‌ای که در تمام طول این سفر،

اهل بیت بر آنها سوار شده بودند، کجاوه و هودج

درست کنند؛ و دستور می‌دهد افرادی که بر اهل بیت

^۱ اللهوف، ص ۱۹۴.

احاطه داشتند و سرها را حمل می‌کردند و دائماً چشمشان به اهل بیت می‌افتاد، در دورا دور حرکت کنند و از دور، مراقب باشند!^۱

به این کیفیت اهل بیت به سمت مدینه حرکت می‌کنند. نزدیک مدینه که می‌رسند، حضرت سجّاد بشیر بن جدلم را طلب می‌کند و می‌فرمایند: «آیا از شعر بهره‌ای داری؟» عرض می‌کند: «بله، یا ابن رسول الله!» حضرت می‌فرمایند: «پس برو و با اشعار خودت مردم را از آمدن ما باخبر کن!»

بشیر وارد مدینه می‌شود، هرکسی از او سؤال می‌کند که چه خبر است؟ چطور است؟ جوابی نمی‌دهد تا اینکه به قبر پیغمبر اکرم می‌رسد، آنگاه این اشعار را می‌خواند:

«ای اهل مدینه چه نشسته‌اید که اینک اهل بیت پیغمبر از راه می‌رسند! مردم مدینه کجا بودید بینید که بدن پسر پیغمبر را بر روی زمین انداختند و سرش را بر نیزه از این شهر به آن شهر بردند؟!»

تمام مردم مدینه بر سر زنان، حرکت کردند و صدای

^۱ وقعة الطف، ص ۲۷۲.

خود را به «وامحمداه!» بلند کردند و به طرف بیرون

حرکت کردند تا به این قافله رسیدند.^۱

فرمایش امام سجّاد در مظلومیّت حضرت

سیدالشهدا علیهما السّلام

نقل می کنند:

محمّد بن حنفیه خدمت علیّ بن الحسین آمد و صدا زد: «یا ابنِ أُخی، اینِ أُخی؟! ای پسر برادر، چرا بی برادر آمده‌ای؟!»

حضرت می فرماید: «یا عمّاهُ، أُتیتُک یتیمًا!... یا لیتَ

کُنْتَ حاضرًا حتّی تری أخاک کان یستغیثُ

فلا یُعَاثُ، و یستعینُ و لا یُعَانُ علیه!» «ای عمو، ای

کاش در کربلا بودی و برادرت را می دیدی که

مدام استغاثه می نمود و جوای نمی شنید، استعانت

می نمود و کسی نبود کمکش کند!»

«قتلوه عطشاناً!»^۲ [«او را لب تشنه شهید کردند!»]

ألا لعنةُ الله على القوم الظالمين، و سيعلم الذين ظلموا آل محمدٍ أيّ منقلبٍ ينقلبون!

^۱ اللهوف، ص ۱۹۸.

^۲ ناسخ التّواریخ، مجلّدات سیدالشهدا علیه السّلام، ج ۳، ص ۱۷۷.